



پیغام عشق

قسمت دویست و هشتاد و ششم



خلاصه شرح ابیات مثنوی، و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۶۲ گنج حضور

بخش سوم:

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۵۸

شرق خورشیدی که شد باطن فروز

قشر و عکس آن بود خورشید روز

محل طلوع آن خورشیدی که باطن انسان را روشن می‌کند مرکز عدم است. پوست و انعکاسش همین خورشید روز، من ذهنی‌ست. یک خورشیدی وجود دارد که از فضای گشوده‌شده و عدم می‌آید انعکاس نور و قشر آن همان چیزی است که با ذهنمان می‌بینیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۵۹

ز آن که چون مُرده بود تن، بی لَهَب

پیش او، نه روز بنماید، نه شب

*لَهَب: شعله و زبان آتش

زیرا وقتی تن، من ذهنی، متلاشی شود و شعله‌ی روشنایی عشق، عدم و زندگی به آن نتابد، قدرت تشخیص شب و روز، یعنی قضاوت و بد و خوب کردن را از دست می‌دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۶۰

ور نباشد آن، چو این باشد تمام

بی شب و بی روز دارد انتظام

و اگر تن، من ذهنی وجود نداشته باشد از آن رو که هشیاری و بی‌نهایت خدا کامل است، بدون شب و روز، یعنی بدون خوب و بد کردن و تشخیص من ذهنی نیز کارش سامان و نظم دارد. در صورتی که ما فضا را باز کرده و کسی یا چیزی مداخله نکند، به قضاوت و بد و خوب کردن ذهن احتیاج نداریم؛ زیرا همه این‌ها نشان دویی است و این فضای گشوده شده خودش نظم، دید و چشم دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۷۴

من خلیلِ وقتم و او جبرئیل

من نخواهم در بلا او را دلیل

مولانا ما انسان‌ها را در حکایت «ندیم شاه» به حضرت ابراهیم تشبیه می‌کند و می‌گوید همان طور که آن حضرت در آتش نمرودیان از جبرئیل یاری نخواست انسان فضاگشا نیز هر لحظه فقط بر زندگی توکل می‌کند.

ندیمی که مورد غضب شاه واقع شده بود به ملامت‌گر خود پاسخ داد: من ابراهیم زمانم و او (عمادالملک) مانند جبرئیل. من نیز در بلا نمی‌خواهم او مداخله کند، بلکه می‌خواهم فضا را باز کرده، زیر آتش درد بروم تا من ذهنی به کلی از میان برود.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۷۵

او ادب ناموخت از جبریلِ راد

که پرسید از خلیلِ حق، مُراد

*راد: دانشمند؛ حکیم؛ جوان مرد

آن شفیع (عمادالملک) از جبرئیل دانا و بخشنده ادب نیاموخت، که نظر مرا پیرسد، که آیا من کمک و یاری او را می‌خواهم یا نه؟ زیرا جبرئیل هنگامی که نمرود می‌خواست ابراهیم خلیل را به درون آتش بیندازد، ابتدا از او خواسته و مرادش را پرسید.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۷۶

که مُرادت هست، تا یاری کنم

ورنه بگریزم، سبکباری کنم

جبرئیل به ابراهیم خلیل گفت: چنانچه خواهسته‌ای داری بگو تا تو را کمک کنم و اگر احتیاجی به کمک من نداری بگو تا شتابان بروم و زحمت را کم کنم. [در حالت فضاگشایی که ما با زندگی یکی هستیم، احتیاج به کمک هیچ‌کس نداریم و کسی نباید بخواهد که به اصرار و به زور به ما کمک کند].

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۷۷

گفت ابراهیم: ئی، رو از میان

واسطه، زحمت بُود بَعْدَ الْعِیَان

ابراهیم به جبرئیل گفت: نه، من نیازی به کمک تو ندارم از میان برو، یعنی بین من و خدا قرار نگیر؛ زیرا بعد از آن که من این لحظه، حقیقت خدا را دیده و حضورش را حس می‌کنم، واسطه، اسباب دردسر و زحمت می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۷۸

بهر این دنیاست مُرسل رابطه

مؤمنان را زآن که هست او واسطه

*مُرسل: ارسال شده؛ رسول

رسول الهی بین من‌های ذهنی و خدا رابطه برقرار می‌کند؛ زیرا او فقط واسطهٔ میان انسان‌ها و خداست تا آن‌ها فضاگشایی کنند و آگاه شوند که من‌ذهنی نیستند و نباید باورها و دردها را بپرستند و مرکزشان باید خالی باشد. وقتی انسانی فضا را باز کرده و با مرکز عدم با خدا یکی شود؛ در این صورت مؤمن شده و دیگر احتیاجی به پیامبر ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۷۹

هر دل ار سامعِ بُدی وحیِ نهان

حرف و صوتی کی بُدی اندر جهان؟

*سامع: شنونده

اگر قرار بود که هر دلی، وحیِ نهانی را بشنود، در این صورت در جهان، کلمه، حرف و صوتی نبود، پس بنابراین ابتدا دل‌های انسان‌ها جامد می‌شوند و وحی را نمی‌گیرند، ولی وقتی فضاگشایی کردند وحی را گرفته و با هم ارتباط زندگی با زندگی پیدا می‌کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۰

گرچه او محوِ حق است و بی‌سر است

لیک کارِ من از آن نازک‌تر است

*بی‌سر: بدون سر؛ مراد از آن مقام فناء است که موجب اضمحلال جمیع رسوم و آثار من و مایی می‌شود.

آن ندیم می‌گوید، گرچه که آن عمادالملک، یا هر انسانی که به خدا زنده شده است، محوِ حق و فانی است و سرِ من ذهنی ندارد، اما کار من که این لحظه فضاگشایی کرده و می‌خواهم به خدا زنده شوم، از او حساس‌تر و دقیق‌تر است و او نباید بین من و خدا قرار بگیرد؛ زیرا او به خدا زنده شده ولی من هنوز ضعیف هستم و باید هر لحظه تمرکز به خودم و حفظ مرکز عدم باشد و کاری به دیگران نداشته باشم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۱

کرده او کرده شاه‌ست لیک

پیشِ ضعفم، بد نماینده‌ست نیک



درست است که او (عمادالملک) به خدا زنده شده و همه اعمال او عیناً همان اعمال شاه، خدا است، اما من این لحظه با فضاگشایی با خدا در تماس مستقیم هستم، ولی هنوز به طور کامل به او زنده نشده و با این من ذهنی ام ضعف دارم و اگر او بخواهد به من کمک کند، باز آن کار جلوه بد دارد، یعنی یک چیز بیرونی را به مرکز من می آورد و من دوباره به ذهن کشیده می شوم و این به ضرر من است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۲

آن چه عین لطف باشد بر عوام

قهر شد بر نازنینان کرام

آن چیزی که در نظر عوام، من های ذهنی، لطف جلوه می کند، در نظر نازنینان بخشنده، انسان های زنده شده به خدا مثل مولانا، عین قهر نمود می کند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۳

بس بلا و رنج می باید کشید

عامه را تا فرق را تانند دید

انسان های عامی یعنی کسانی که من ذهنی دارند، باید با فضاگشایی درد هشیارانه زیادی کشیده، همانیدگی ها را شناسایی کرده و بیندازند، تا بتوانند فرق عدم و ذهن را بشناسند و بدانند که چه حالتی فضاگشایی، وحدت با خداست و چه حالتی فضا بندی و ذهن است، ولی در ظاهر وحدت با خدا به نظر می آید.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۴

کین حروف واسطه ای یارِ غار

پیش واصل خار باشد، خار، خار

زیرا ای دوست صمیمی و خالص، این کلمات، حروف و تعاریف پیش انسان‌هایی که به خدا زنده شده‌اند خار است و خار است و خار. یعنی آن‌ها این کلمات و تعاریف ما را نمی‌پسندند و به آن احتیاجی ندارند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۵

بس بلا و رنج بایست و وقوف

تا رهد آن روح صافی از حروف

پس باید زحمت بسیار کشید و درک و آگاهی یافت تا آن روح صاف، هشیاری و امتداد خدا از همانیدگی با کلمات، حروف، گفتار و منطق برهد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۶

لیک بعضی زین صدا گرت‌تر شدند

باز بعضی صافی و برتر شدند

این کلمات حاوی هشیاری بیدارکننده نیستند، لیکن بعضی از مردم از شنیدن این انعکاس صدا گرت‌تر شدند و به‌سوی من ذهنی رفتند. [ذهن به‌جای خود صدا انعکاس صدا و تقلید آن را می‌شنود.] در عوض بعضی از مردم فضا را باز کردند مرکزشان از همانیدگی با آن حروف صاف شده، از تقلید به تحقیق و به مرتبه بالاتری از زنده شدن به خدا رسیده‌اند.

سوره انسان آیه ۳

قرآن کریم، سوره انسان (۷۶)، آیه ۳

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»



«راه را به او نشان داده‌ایم. [راهی که خداوند به ما نشان داده فضاگشایی در اطراف اتفاقی است که این لحظه ذهن به ما نشان می‌دهد] یا سپاسگزار باشد [فضاگشایی کردن معادل سپاسگزاری است] یا ناسپاس.» [فضابندی و منقبض شدن معادل ناسپاسی است]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۷

هم‌چو آبِ نیل آمد این بلا

سعد را آبست و، خون بر آسقیا

آسقیا: جمع شقی؛ به معنی تیره‌بخت؛ نگون‌بخت

این بلای همانندگی با کلمات و فضای تقلید مانند آب نیل است، برای انسان نیک‌بخت، انسانی که فضاگشایی کرده و با گسترش عمل می‌کند، آب زندگی، و برای انسان نگون‌بخت که در من‌ذهنی مقاومت می‌کند، خون است، آن را تبدیل به مانع، مسئله و دشمن می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۸

هر که پایان‌بین‌تر، او مسعودتر

جدتر او کارد که افزون دید بر

هر کسی عاقبت‌اندیش‌تر باشد، یعنی همیشه در حال بی‌نهایت فضاگشایی‌ست، قطعاً او خوشبخت‌تر است و پایان را می‌بیند. کسی با سعی بیشتر بذر می‌کارد که میوه و محصول آن را بیشتر می‌بیند. هر چه بیشتر فضا را باز می‌کند سرانجام و ثمره آن را خواهد دید.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۹

زان که داند کین جهان کاشتن

هست بهر محشر و برداشتن

زیرا چنین انسان می‌داند که کاشتن در این جهان، برای قیامت، یعنی زنده شدن به بی‌نهایتِ خدا و برداشت محصول در آن لحظه است. [کاشتن، باز کردن فضا و هم‌هویت شدن با فضای عدم است که یک روزی محصول آن را می‌توان برداشت.]

حدیث:

«الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ؛»

«دنیا کشت‌زار آخرت است.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۹۰

هیچ عقدی بهر عین خود نبود

بلک از بهر مقام ربح و سود

* ربح: سود؛ منفعت

هیچ معامله‌ای فقط برای خود انجام معامله صورت نمی‌گیرد. بلکه برای سود و منفعت آن است. [این دنیا برای این خلق نشده که فقط خلق شده باشد بلکه هدف والایی در آفرینش جهان وجود دارد.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۹۱

هیچ نبود منگری گر بنگری

منگری اش بهر عین منگری

اگر خوب توجه کنی، هر کسی که من‌ذهنی دارد و منکر است، انکار را برای خود منگری صورت نمی‌دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۹۲



بل برای قهرِ خصمِ اندرِ حسد

یا فزونیِ جُستن و اظهارِ خُود

بلکه انکارِ من‌ذهنی برای این‌ست که حسادتِ دشمنش را بدتر برانگیزد یا همانیدگی‌هایش را بیشتر کند، بزرگ‌تر شود، خودش را اظهار کند و به رخ دیگران بکشد تا برتر از آب درآید.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۹۳

وآن فزونی هم پی طمعِ دگر

بی‌معانی چاشنی ندهد صُور

آن زیاده‌طلبی هم به‌دنبال یک طمعِ دیگری است. زیرا بدون معنی، صورت هیچ مزه‌ای ندارد. [اگر هدفی در کارها نباشد ظاهر آن کار هیچ لذتی ندارد و همچون جسم بی‌جان است.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۹۴

زآن همی پُرسی چرا این می‌کنی

که صُورِ زَیت است و معنی روشنی

*زَیت: روغن

برای همین است که سؤال می‌کنی: «چرا این کار را انجام می‌دهی؟»، زیرا صورت مانند روغن است و معنی مانند روشنایی آن.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۹۵

ورنه این گفتن: چرا؟ از بهر چیست؟

چون که صورت بهر عینِ صورتی ست

اگر فقط صورتِ ظاهری ساخته شدن من ذهنی و عمل براساس آن موردنظر خلقتِ انسان باشد این سؤالات و چون و چراها برای چیست؟ برای آن ست که من ذهنی متلاشی شده و ما به خدا زنده شویم.

اگر صورت، که در این جا من ذهنی ست، صرفاً برای ساختن و افزایش آن است، کاملاً بی معنی است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۹۶

این چرا گفتن، سؤال از فایده ست

جز برای این، چرا گفتن بد است

این سؤال کردن و به کارگیری «چرا» برای منظوری صورت می گیرد، و اگر بی فایده و بی هدف باشد، تماماً لغو و بیهوده است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۹۷

از چه رو فایده جویی ای امین؟

چون بود فایده این خود همین

اگر معنی و فایده هر چیز، خود همان چیز باشد، ای مرد امین، چرا دنبال فایده هستی؟ [مولانا می خواهد اشتباه ما را به ما نشان دهد، از اول زندگی مان کار، عمل و تجربه کردیم تا بتوانیم همین یک چیز (من ذهنی) را بسازیم، این اشتباه ماست.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۹۸

پس نقوشِ آسمان و اهل زمین

نیست حکمت کآن بود بهر همین

بنابراین حکمت نقش و نگارهای آسمانها و زمین فقط برای صورت ظاهری آنها نبوده است.

قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۸۵

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ...»

«آسمانها و زمین و آنچه را که میان آنهاست جز به حق نیافریده‌ایم...»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۹۹

گر حکیمی نیست، این ترتیب چیست؟

ور حکیمی هست، چون فعلش تهی ست؟

اگر در نظام هستی خالق حکیمی وجود ندارد، این نظم از کجا پیدا شده؟ و اگر خالق حکیمی وجود دارد، چگونه ممکن است عملش بیهوده باشد؟ [مولانا می‌خواهد بگوید که مقصود این است که ما به خدا زنده شویم. ما نیامده‌ایم که یک من ذهنی بسازیم و کوشش کنیم تا آخر آن را ادامه دهیم، برای این ساخته شده که متلاشی شده و بی‌نهایت ما از آن بیرون بیاید.]

قرآن کریم، سوره مؤمنون (۲۳)، آیه ۱۱۵

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا...»

«آیا پندارید که شما را بیهوده آفریده‌ایم...؟»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۰۰

کس نسازد نقشِ گرمابه و خضاب

جز پی قصدِ صواب و ناصواب

*خضاب: موادی که با آن موی سر و صورت یا پوست بدن را رنگ می‌کردند؛ مانند حنا



هیچ کس نقش‌های گرمابه و رنگ با حنا را نمی‌سازد مگر برای کار صواب و ناصواب.

این جهان نیز مانند گرمابه است، که خداوند نقش‌ها و رنگ‌های آن را ساخته، که ما یا باید در این گرمابه، حمام کرده و روحمان را آزاد کنیم یا راه ناصواب رفته، من ذهنی و همانیدگی‌ها را ادامه داده و منحرف شویم، این بستگی به تشخیص ما دارد.

با تشکر، لیلا



با سلام، ابیاتی از برنامه ۸۶۱

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱۳

🍌 چون فرشته بود همچون دیو شد

کان ملاحظ اندرو عاریه بد

معشوق تو مثل فرشته بود ولی پیر شد چون آن دلربایی و ملاحظ در آن عاریه بود. این همان اهمیت و ارزشی است که ما از جهان قرض می‌کنیم. ما به چیزهای گران‌قیمت و لوکس پناه می‌بریم که از آن‌ها ارزش و اعتبار بگیریم در صورتی که این ارزش و اعتبار عاریه‌ای و بی‌خود است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱۴

🍌 اندک اندک می‌ستاند آن جمال

اندک اندک خشک می‌گردد نهال

یواش یواش این ارزش و اعتباری که از زیبایی ظاهری همانیدگی‌ها می‌گیری گذرا است و اندک‌اندک رو به زوال می‌رود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱۵

🍌 رو نُعْمَرَهُ نُنْكَسَهُ بخوان

دل طلب کن دل منه بر استخوان

برو طالب دل باش و طالب حسن و لطافت روح باش و به چیزهای گذرا و همانیدگی‌ها دل منه.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱۶

🍌 کان جمال دل جمال باقیست



دولتش از آب حیوان ساقیست

آن جمال دل واقعی که دل خداست بی‌نهایت و تغییرناپذیر است و از آن شراب زندگی و آب حیات به این دنیا جاری می‌شود. و ما وقتی به زندگی زنده شویم ساقی شراب زندگی می‌شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱۷

خود هم او آبست و هم ساقی و مست

هر سه یک شد چون طلسم تو شکست

طلسم تابلوهایی بود که روی گنج‌ها نصب می‌کردند و کسی که می‌آمد دنبال گنج، مشغول خواندن آن طلسم می‌شد و از گنج غافل می‌شد. طلسم ما همین دیدن ذهنی است. وقتی دید ما عوض شود و به دید عدم تبدیل شود خواهیم دید که هم آب و هم ساقی و هم مست همه اوست. اما ما در طلسم دیدن بر حسب همانیدگی‌ها گرفتار گشته‌ایم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱۸

آن یکی را تو ندانی از قیاس

بندگی کن ژاژ کم‌خا ناشناس

تو نمی‌توانی از طریق مقایسه و از طریق ذهنی نمی‌توانی این یکتایی و خدا را بفهمی، بنابراین تو بیا و بندگی کن. «ژاژ کم‌خا» یعنی کمتر حرف بزن و فضاگشایی کن و فرمان انصتوا را رعایت کن.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱۹

معنی تو صورتست و عاریت

بر مناسب شادی و بر قافیت



این معانی‌ای که تو در ذهنت شکل داده‌ای هستی صورت و عاریت است و آن معنی‌ای که برای شادی و غمت برای مناسبت‌های خاصی باشد یا برای شعر و قافیه باشد، معنویت واقعی نیست و قرضی از جهان است. باید بندگی کنی تا به معنی واقعی دست پیدا کنی.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۰

🍌 معنی آن باشد که بستاند ترا

بی نیاز از نقش گرداند ترا

ای انسان! معنی آن است که تو را از دست من ذهنی بگیرد و از سلطه من ذهنی بیرون بیاورد و از هر نقش و همانیدگی بی‌نیازت کند و از چیزهای عاریتی تو را خلاص کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۱

🍌 معنی آن نبود که کور و کر کند

مرد را بر نقش عاشق تر کند

معنی این نیست که چشم و گوش هشیاری تو را بگیرد و بر همانیدگی‌ها عاشق‌ترت کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۲

🍌 کور را قسمت خیال غم‌فزا است

بهره چشم این خیالات فناست

کور یعنی کسی که من ذهنی دارد همیشه فکری می‌کند که غم‌فزا است اما کسی که چشم زندگی دارد و فضاگشایی می‌کند، فکریایش خیالات فنا و رهایی از همانیدگی‌هاست.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۳

🌱 حرف قرآن را ضریران معدن اند

خر نبینند و به پالان برزند

کورها معدن حرف قرآن هستند، قرآن را حفظ هستند ولی معنی اش را نمی دانند. خر نماد حضور است و پالان نماد چیزهایی است که هشیاری را پوشانده اند. ما هم ممکن است این اشعار را بخوانیم یا قرآن بخوانیم ولی اگر عمل نکنیم و فضاگشایی نکنیم مثل آن کورانی هستیم که فقط قرآن را حفظ کرده اند و معنی اش را نمی دانند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۴

🌱 چون تو بینایی پی خر رو که جَست

چند پالان دوزی ای پالان پرست

خر همان زندگی است و می گوید برو دنبال زندگی که از دست تو جَست. تا به کی می خواهی بر این همانیدگی ها عاشق باشی و آنها را پرستش کنی؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۵

🌱 خر چو هست آید یقین پالان ترا

کم نگرده نان چو باشد جان ترا

اگر تو مرکزت را عدم کنی در آن صورت به نان هم خواهی رسید. اگر خر داشته باشی حتماً پالان هم پیدا می کنی. نقش ها را بهشان نچسب و برو دنبال خر که همان حضور یا زندگی است.

با تشکر و احترام - زهره از کانادا 🌱



به نام خدا

باعرض سلام و ادب به خدمت آقای شهبازی عزیز و سپاس فراوان از کودکان عشق که این شعرهای زیبا را برای ما اجرا کردند. 🌸🌸🌸🌸🌸 من این شعرها را برای خودم روزی چندین بار تکرار می‌کنم و از این شعرها درس یاد گرفتم و خیلی روی من تاثیر گذاشتند.

شاعر: بهرام سیاره

🌹 عشق را بی معرفت معنا مکن

🌹 زر نداری مشقت خود را وامکن

🌹 گر نداری دانش ترکیب رنگ

🌹 بین گلها زشت یا زیبا مکن

🌹 خوب دیدن شرط انسان بودن است

🌹 عیب را در این و آن پیدا مکن

🌹 دل شود روشن ز شمع اعتراف

🌹 با کس ار بد کرده‌ای حاشا مکن

🌹 ای که از لرزیدن دل آگهی

🌹 هیچ کس را هیچ جا رسوا مکن



🌹 زر به دست طفل دادن ابله‌یست

🌹 اشک را نذر غم دنیا مکن

🌹 پیرو خورشید یا آینه باش

🌹 هر چه را عریان دیده‌ای افشا مکن

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۲

🌹 گر نه موشی دزد در انبار ماست

🌹 گندم اعمال چهل ساله کجاست؟

در انبار ما اگر شیطان نفوذ نکرده است پس نتیجه‌ی چهل سال عبادت ما چه شده است؟ چرا تمام زندگی مان همانیدگی شده است؟ چرا همش تو ذهن هستیم و از فکری به فکر دیگر می‌پریم و در برابر اتفاقات به جای فضاگشایی فضا را می‌بندیم و برای خودمان غم و غصه درست می‌کنیم.

🌹 مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۲

🌹 چون که هر دم راه خود را می‌زنم

با دگر کس سازگاری چون کنم

وقتی که من هر لحظه در ذهن با خود در جنگ و ستیزه هستم چگونه می‌توانم با دیگران سازگاری داشته باشم و به آن‌ها عشق و آرامش بدهم.

🌹 مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳



🌹 موج لشکرهای احوالم ببین

هر یکی با دیگری در جنگ و کین 🌹

به موج لشکرهای درون و من ذهنی ام نگاه کن که هر کدام با دیگری در جنگ و کش مکش است و روی آرامش به خود ندیده است.

🌹 مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۴

می نگر در خود چنین جنگ گران 🌹

پس چه مشغولی به جنگ دیگران 🌹

بنگر به چنین جنگ سخت و من ذهنی شدیدی که در درونت وجود دارد و عقل و منطق خدایی را از تو گرفته است پس چرا به جنگ با دیگران مشغولی تو اول درون خودت را از آلودگی پاک کن تا خرد خدایی بیابی و با خودت آشتی کنی بعد می توانی مشکل را با دیگران حل کنی و آرامش را هم نثار آن ها بکنی.

🌹 مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۵

یا مگر زین جنگ حقت وا خرد 🌹

در جهان صلح یک رنگت برد 🌹

و اگر فضاگشایی و صبر و شکر و پرهیز داشته باشی و قضاوت نکنی و سعی بکنی که از ذهن بیرون بیایی خداوند به تو کمک می کند و تو را از این جنگ سخت می رهاند و به جهان صلح و یک رنگی که همان عدم است هدایت می کند و از همه دردها و رنجها خلاص می شوی.



با تشکر فراوان خدیجه از سنندج 🌸



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com